

Pazhuheshnameh Matin
Journal of The Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution
Volume 25, Issue 98, Spring 2023

**Need to Accept Financial Compromise with Avengers of Blood by Qisas for Life
Convict with an Eye on Imam Khomeini's Opinion¹**

Mohammad Reza Hamidi²

Amin Rezaee³

Abstract

Research Paper

The need to protect life and prohibition of suicide - either in action or omission - is a religious necessity as signified by various verses and narrations. At the same time, there is lack of consensus in its inclusiveness regarding some issues such as in cases where avengers of blood are ready to accept financial compromise to forbear Qisas for life. Accepting this by the Qisas for life convict is not yet certain, provided that the killer can afford such payment. Imam Khomeini has rejected such legislation for the Qisas for life convict. In this paper, we have analyzed reasons by the authors for and against Imam Khomeini's opinion. These reasons encompass a wide spectrum of verses, narrations, rational reasons, invocation to void consequences, etc. Findings of the paper show that those believing in lack of such obligation seem to be more acceptable. However, with respect to some rules and principles, adopting a precautionary approach is advised since it helps adopting a mid-way between opinions for and against such legislation.

Keywords: suicide, deliberate killing, Qisas, financial compromise.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

1. DOI: 10.22034/MATIN.2021.263561.1797

DOR: 20.1001.1.24236462.1402.25.98.6.8

2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Theology & Islamic Studies, Shahid Chamran University, Ahvaz, Iran. (corresponding Author)

ORCID: 0000-0002-1753-7205

Email: m.hamidi@scu.ac.ir

3. MA (Quran and Hadith Studies), Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Email: a.rezaei9574@gmail.com

Received: 2020-12-24

Approved: 2021-05-23

وجوب پذیرش مصالحه مالی با اولیای دم از سوی محکوم به قصاص نفس با رویکردی به آرای امام خمینی (ره)^۱

محمد رضا حمیدی^۲

امین رضایی^۳

مقاله پژوهشی

چکیده: وجوب حفظ جان و حرمت خودکشی - چه به صورت فعل یا ترک فعل از ضروریات دین است و آیات و روایات متعددی بر آن دلالت دارند؛ درعین حال، در شمول حکم یادشده نسبت به برخی مصادیق اختلاف نظر است؛ از جمله، در مواردی که اولیای دم حاضرند در قبال گرفتن وجه از قصاص صرف نظر نمایند، وجوب پذیرش این پیشنهاد از سوی محکوم به قصاص مورد تردید است؛ البته مشروط به آنکه پرداخت وجه برای محکوم به قصاص مقدور باشد. امام خمینی وجوب این مسئله بر محکوم به قصاص را نپذیرفته‌اند. در این نوشتار، ادله موافقان و مخالفان با رویکرد به مبانی نظر امام خمینی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد؛ این ادله طیف فراوانی از آیات، روایات، ادله عقلیه، استناد به توالی فاسد و... در خود دارد. حاصل آنکه ادله باورمندان به عدم وجوب، پذیرفتنی تر می‌نماید؛ اما با توجه به برخی قواعد و اصول، احتیاط در مسئله یاد شده نیکوست و از این طرق می‌توان میان نظرات موافق و مخالف، راه میانه‌ای برگزید.

کلیدواژه‌ها: انتحار، خودکشی، قتل عمد، قصاص، وجه‌المصالحه.

1. DOI: 10.22034/MATIN.2021.263561.1797

DOR: 20.1001.1.24236462.1402.25.98.6.8

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: m.hamidi@scu.ac.ir

0000-0002-1753-7205

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث. دانشگاه تربیت مدرس، تهران. ایران

Email: a.rezaei9574@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۲

پژوهشنامه متین / سال بیست و پنجم / شماره نود و هشت / بهار ۱۴۰۲ / صص ۸۰-۵۵

مقدمه

حفظ جان خود و دیگران، از مهم‌ترین ارزش‌های اخلاقی و از جمله مصالح مهمی است که احکام شرعی فراوانی بر پایه آن بنا شده‌اند؛ همچنان که گرفتن جان از خود یا دیگران، خواه به صورت فعل و خواه به صورت ترک فعل، از جمله بزرگ‌ترین گناهان کبیره به شمار می‌آیند؛ مانند آنکه فردی تعمداً خود یا دیگری را از بلندی به پایین پرتاب کند یا از خوردن غذا خودداری کند تا بمیرد. در حرام بودن چنین اموری تردیدی نیست و حتی می‌توان آن‌ها را از ضروریات دین به حساب آورد. باین حال، مجازات منجر به مرگ (سالب حیات) نیز در احکام شرعی وجود دارند که از جمله آن‌ها، تشریح حکم قصاص نفس برای قتل عمد است. در توجیه این مجازات سنگین، به بازدارندگی آن از ارتکاب قتل، عبرت‌گیری دیگران از سرنوشت قاتل و پیش‌گیری از انتقام‌های جمعی می‌توان اشاره کرد؛ همچنان که صاحب‌نظران به این موارد توجه و اشاره داشته‌اند (نوری، ۱۳۹۴، صص. ۲۵-۱۸)؛ باری، به حکم آیه ۱۷۸ سوره بقره^۱، اولیای دم می‌توانند در صورت وجود شرایط لازم، درخواست قصاص قاتل یا قاتلان را داشته باشند؛ همچنان که می‌توانند از این حق خود درگذرند. درگذشتن از حق می‌تواند به صورت بلاعوض، مشروط یا معلق باشد. در حالت نخست، ولی دم بدون گرفتن هیچ عوضی، حق خود را ساقط می‌کنند. حالت دوم، اشاره به وضعیتی دارد که آنان با قرار دادن شرطی بر عهده قاتل از حق خود درمی‌گذرند؛ صورت سوم نیز حالتی است که اولیای دم، گذشتن خود از حق قصاص را معلق به امری (مانند دیه) می‌کنند. در حالت اول تردیدی وجود ندارد که حق قصاص ساقط‌شده و رضایت یا عدم رضایت جانی نقشی در این مسئله ندارد؛ در حالت دوم و سوم، انجام شرط از طرف قاتل موجب سقوط حق قصاص خواهد شد.

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْمَرْبُوعُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكَ فَتَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در باره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن. و هر کس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولی مقتول]، چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود، [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پس‌سنده پیروی کند، و با [رعایت] احسان، [خوبنهار] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هر کس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است» (بقره: ۱۷۸).

۱. بیان مسئله

نکته مهمی که در این مسئله وجود دارد آن است که اگر اولیای دم، در قبال گرفتن وجه‌المصالحه حاضر به درگذشتن از حق خود باشند و قاتل نیز توان بازپرداخت آن را داشته باشد، آیا پذیرش چنین امری بر قاتل واجب خواهد بود یا نه؛ علت تردید در این مسئله آن است که از سویی، حفظ جان از واجبات بوده و در حالت یادشده، عدم پرداخت وجه‌المصالحه، نوعی ترک فعل است که منجر به مرگ قاتل خواهد شد. از سوی دیگر، واجب دانستن چنین مسئله‌ای بر عهده قاتل، از نظر شماری از فقیهان موجب توالی فاسدی خواهد شد که هیچ فقیهی آن‌ها را نمی‌پذیرد؛ مانند آنکه اگر قاتل از پرداخت وجه خواسته‌شده اولیای دم خودداری کند، حاکم حق دارد بدون اذن یا اجازه وی معادل آن وجه را از دارایی وی برداشته و به اولیای دم تحویل دهد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص. ۲۸۸)؛ افزون بر اینکه برخی روایات که در ادامه مورد بررسی قرار خواهند گرفت، ظهور در این مسئله دارند که رضایت قاتل در این مسئله شرط بوده و بدون رضایت وی نمی‌توان مجازات قصاص را به پرداخت‌های مالی تقلیل داد. فقیهان امامیه در این مسئله توافق رأی نداشته و برخی نیز نسبت به آن در تردید باقی مانده‌اند. امام خمینی پذیرش این مصالحه را بر محکوم به قصاص واجب نمی‌داند (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص. ۵۶۷)؛ اما به تفصیل این دیدگاه نپرداخته‌اند؛ برخی شارحان آثار ایشان، وجوه محتمل برای مستدل کردن این دیدگاه را ذکر کرده‌اند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص. ۲۸۸). در این نوشتار با بررسی مبانی محتمل برای این نظر و نظر مخالف، راهی برای آشتی دادن میان دیدگاه‌های گوناگون در مسئله مورد بحث ارائه خواهد شد.

اهمیت تحقیق

مبتلا به بودن مسئله مورد بحث و عدم وجود تصریح قانونی در این مورد در کنار اختلاف نظر فقها، اهمیت انجام تحقیق را نشان می‌دهد.

۱. چنین چیزی اصالتاً بر مبنای صلح پرداخت می‌شود و ماهیت آن نیز همین است؛ اگرچه تسامحاً دیه نیز نامیده می‌شود.

ضرورت تحقیق

در بعد نظری، عدم تمایز میان مفاهیم «خودکشی» و «تن دادن به قصاص» می‌تواند موجب بدفهمی از هر یک شود؛ در بعد عملی نیز مبهم ماندن حکم این مسئله، می‌تواند زمینه‌ساز تصمیماتی شود که ظاهراً بعد شرعی دارند؛ اما می‌توانند ملحق به خودکشی نیز تلقی شوند.

سؤالات تحقیق

سؤال اصلی: حکم تکلیفی پذیرش مصالحه مالی با اولیای دم از سوی قاتل محکوم به قصاص چیست؟

سؤال فرعی: در صورت تعارض ادله، کدام اصل عملی در این مورد جریان خواهد یافت؟

روش تحقیق

این نوشتار با رویکرد توصیفی - تحلیلی نوشته شده است؛ بدین منظور با مراجعه به کتب و نرم‌افزارهای فقهی و اصولی، فیش‌های تحقیق به دست آمده با ترتیب منطقی چینش شده‌اند؛ سپس دلایل موافقان و مخالفان بیان شده و با بیان نقاط کاستی و قوت، ادله موجه‌تر مورد شناسایی قرار گرفته است.

پیشینه تحقیق

در مورد حکم تکلیفی مصالحه قاتل و ولی دم کتاب مستقلی نگارش نشده است؛ در بخش مقالات، نزدیک‌ترین مورد به این مسئله را می‌توان مقاله «عدول از قصاص نفس و مصالحه بر قصاص عضو در قتل عمد» نوشته مصطفی جباری و جلیل امیدی (۱۳۹۵) دانست که در آن بحث از جواز (و نه وجوب) مصالحه قاتل و ولی دم بر قطع برخی اعضا به جای گرفتن جان قاتل است. البته کتاب‌ها و مقالات فراوانی در مورد حکم تکلیفی خودکشی نگارش شده‌اند؛ اما مسئله در این نوشتار آن است که آیا می‌توان خودداری از مصالحه با اولیای دم را مصداق خودکشی دانست یا خیر؛ بدیهی است که این مسئله نزاع صغروی بوده و با بحث کبروی تفاوت دارد. در کتاب‌های فقهی اشارات و استدلال‌هایی در مورد وجوب یا

عدم وجوب پذیرش مصالحه از سوی قاتل وجود دارد که در این نوشتار، مبانی این فتاوی مورد نقد تفصیلی قرار خواهند گرفت.

۲. مبانی مفهومی: مفهوم «خود را به هلاکت افکندن»

در دیدگاه اسلامی، «جان» یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند بوده و «زندگی» به عنوان فرصتی گران‌بها برای اندوختن توشه اخروی نگریسته می‌شود؛ از این رو، کسی نمی‌تواند جان خود یا دیگری را بستاند و این فرصت تکرار نشدنی را از انسان‌ها بگیرد. آیات مهمی از قرآن کریم صراحتاً به این مسئله اشاره دارند که می‌توان آن‌ها را در سه دسته کلی جای داد: الف) آیاتی که صراحتاً از کشتن خویشتن یا خود را به هلاکت افکندن منع می‌کنند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نساء: ۲۹). «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (نساء: ۳۰): «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید - مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر، از شما [انجام گرفته] باشد - و خودتان را مکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است و هر کس از روی تجاوز و ستم چنین کند، به زودی وی را در آتشی درآوریم، و این کار بر خدا آسان است». «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره: ۱۹۵): «و در راه خدا انفاق کنید، و خود را با دست خود به هلاکت ميفکنید، و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

ب) آیاتی که از کشتن بی‌گناهان منع می‌کنند؛ این آیات با اطلاق خود می‌توانند حالت خودکشی را نیز دربرگیرند؛ چرا که فرد در چنین حالتی در واقع انسانی را می‌کشد که خودش محترم بوده است (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۴۰۱): مانند:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (انعام: ۱۵۱): بگو: «بیباید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم: چیزی را با او شریک قرار مدهید؛ و به پدر و مادر احسان کنید؛ و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید؛ ما شما و آنان را

روزی می‌رسانیم؛ و به کارهای زشت - چه علنی آن و چه پوشیده [اش] - نزدیک مشوید؛ و نفسی را که خدا حرام گردانیده، جز بحق مکشید. اینهاست که [خدا] شما را به [انجام دادن] آن سفارش کرده است، باشد که بیندیشد».

ج) آیاتی که در ستودن جان‌بخشی یا نکوهیدن جان‌ستانی‌اند؛ مانند:

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّا كَثَّرْنَا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (مائدة: ۳۲)؛ «از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را - جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است. و قطعاً پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند، [با این همه] پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده‌روی می‌کنند».

روایات قابل توجهی نیز در مورد حرمت خودکشی و دوری مؤمن از چنین مرگی وجود دارند؛ از جمله اینکه روایت شده است مؤمن به هر بلیه‌ای مبتلا می‌شود؛ و به هر مرگی می‌میرد (امکان دارد هرگونه مرگی داشته باشد)؛ جر آنکه خود را نمی‌کشد (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۳۰۵).

بدیهی است که خودکشی می‌تواند به صورت فعل یا ترک فعل انجام شود؛ از دیدگاه فقیهان، تفاوتی میان این دو نیست و ترک فعلی که منجر به مرگ خویش شدن شود، حرام خواهد بود (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۶، ص ۴۳۲). همچنان که در مواردی که فردی به ناحق قصد جان کسی را دارد، اگر وی بتواند به طریقی - ولو ارتکاب محرمات غیر از قتل - جان خود را نجات دهد، واجب است که چنین کند و اگر اقدامی نکرد، دست‌کم عنوان «خود را به تهلکه انداختن» بر کار وی صادق است (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۳۱). در این معنا، «خود را به هلاکت افکندن» معنایی گسترده‌تر از معنای خاص «خودکشی» دارد؛ چنانکه در مثال یادشده، شاید عرفاً بتوان چنین کاری را خودکشی نامید یا عنوان «قتل نفس» را بر آن صادق دانست؛ اما در هر حال، حکم حرمت را خواهد داشت؛ چرا که دست‌کم در یکی

۱. «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُبْتَلَىٰ بِكُلِّ بَلِيَّةٍ، وَيَمُوتُ بِكُلِّ مِيتَةٍ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ».

از ادله (آیه ۱۹۵ سوره بقره)، حکم حرمت بر عنوان «خود را به هلاکت افکندن» رفته است که می‌تواند هم فعل و هم ترک فعل را در بر بگیرد. فقیهان امامیه، موارد متعددی از فعل یا ترک فعل را با استناد به این عنوان، ممنوع و حرام دانسته‌اند (امام خمینی، الف، ۱۴۲۰، ص. ۳۱؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص. ۴۶۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۱، ص. ۱۳۶). لذا خود را به هلاکت افکندن را می‌توان هرگونه فعل یا ترک فعلی دانست که منجر به مرگ خویشتن می‌شود؛ با توجه به نصوص قرآنی و روایی، کلیات این قاعده را می‌توان از ضروریات دین یا مذهب ابرشمرد و نیازی به استدلال‌های دیگر در مورد آن‌ها نیست؛ آنچه در این موضوع مجال اندیشه و پژوهش دارد، تشخیص و تنقیح صغریات قاعده «ممنوعیت به هلاکت افکندن خویشتن» است. یکی از موارد چالشی این قاعده، حالتی است که ولی دم حاضرند با گرفتن مالی که پرداخت آن در توان قاتل است، از قصاص صرف نظر کنند. آیا در چنین حالتی، پرداخت - از باب وجوب حفظ جان - واجب بوده و استتکاف از آن - تحت عنوان خود را به هلاکت افکندن - حرام به شمار می‌رود؟

۳. الگوی تحلیل

برای تحلیل حکم فقهی مصالحه قاتل و اولیای دم، نخست گزارشی از آرای فقها در این مورد بیان شده است؛ از آنجا که نظریه مشهور در این زمینه «عدم وجوب» است، مبانی این نظریه استخراج و مورد نقد قرار گرفته و سپس مبانی نظریه رقیب نیز نقد و وجوه قوت و ضعف آن بیان شده است. در نهایت با توجه به اینکه اگر حکم مسئله‌ای به قطعیت یافت نشود نوبت به مراجعه به اصول عملیه خواهد رسید، اصل عملی مرتبط با آن شناسایی شده است.

۱. البته بدیهی است که در مقام تعارض یا تراحم، حکم می‌تواند تغییر نماید؛ چنانکه اقدام به عملی که منجر به مرگ خویشتن می‌شود، اگر در مقام دفاع از کیان دین یا جان معصوم و مواردی از این دست باشد، موضوعاً یا حکماً از مسئله خودکشی خروج خواهد داشت (ر.ک. به: حمیدی و حاجیان فروشانی، ۱۴۰۱).
۲. گاه میان مذاهب اسلامی در این موارد اختلافاتی وجود دارد؛ همچنان که برخی فقهای اهل سنت، خودداری از خوردن غذای حرام را - حتی در موارد اضطرار منجر به مرگ - روا می‌دانند (ر.ک. به: نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۶، ص. ۴۳۲).

۴. گزارشی از آرای فقها پیرامون مسئله

به موجب نصوص قرآنی، تردیدی نیست که در قتل عمد بی گناهان هم کفو^۱، اولیای دم مقتول حق قصاص کردن قاتل را خواهند داشت؛ تساوی در دین و عقل وعدم وجود رابطه‌ی ابوت از مهم‌ترین شرایط هم کفو بودن به شمار می‌آیند (آقایی، ۱۴۰۰، ص. ۲۰)؛ و از سویی نیز ولی دم حق دارد که مقتول را بخشیده و از قصاص صرف نظر کند؛ همچنین چنین عفو و گذشتی می‌تواند مورد مصالحه قرار گیرد؛ بدین قرار که اولیای دم و قاتل، اسقاط حق قصاص را موضوع عقد صلح میان خود قرار دهند (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص. ۳۲۹). این عقد صلح غالباً در ازای گرفتن مالی از قاتل است که می‌تواند کمتر، مساوی یا بیشتر از دیه نفس باشد. از دید بسیاری از فقیهان و بلکه قول بسیار مشهور، آنچه اصالتاً به موجب قتل عمد برای ولی دم اثبات می‌شود، «حق قصاص» است. این حق طبیعتاً مانند حقوق دیگر قابل اسقاط بوده و درگذشتن از آن نیز به‌عنوان یک امر مشروع می‌تواند مورد مصالحه واقع شود؛ پس این گونه نیست که ولی دم میان قصاص کردن و گرفتن وجهی (مسامحتاً دیه) مخیر باشد. در صورتی که ولی دم چنین حق تخییری داشته باشد و به موجب آن اخذ دیه را انتخاب کند، تردیدی در وجوب پرداخت آن وجه وجود دارد؛ همان گونه که می‌توان قاتل را به پرداخت چنین وجهی وادار کرد.

همان‌طور که از بند بالا پیداست، در فرض اینکه مصالحه بر دیه به‌عنوان حقی در عرض قصاص لحاظ شود، واداشتن قاتل به پرداخت آن کاملاً موجه می‌نماید؛ همچنان که هر ذی‌حقی می‌تواند اجبار طرف دیگر را درخواست نماید؛ اما این حکم، نه از باب وجوب حفظ جان که از باب وجوب ادای حق خواهد بود. درحالی که خواه چنین حقی مستقلاً برای اولیای دم ثابت دانسته شود خواه نه، مسئله وجوب پرداخت وجه مورد مطالبه اولیای دم از سوی قاتل همچنان قابل بررسی است. از این روست که شماری از فقیهان تصریح کرده‌اند حل مسئله وجوب یا عدم وجوب پرداخت مال مورد درخواست اولیای دم، درگرو حل مسئله تخییر یا عدم تخییر نامبرندگان در طلب وجه‌المصالحه نیست (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص. ۲۸۰)؛ بنابراین می‌بایست تمرکز بر ادله وجوب یا عدم وجوب پرداخت مال مورد درخواست اولیای

۱. بنا بر این قید، مسلمان در برابر کشتن کافر و عاقل در برابر کشتن مجنون قصاص نمی‌شود.

دم - از آن نظر که ترک چنین عملی منجر به مرگ خویشان می شود - قرار گیرد. ظاهراً نخستین کسی که به وجوب پذیرش چنین پیشنهادی حکم داده، ابن جنید بوده است؛ سخن ابن جنید آن است که ولی دم مخیرند که قاتل را قصاص کنند، یا از وی دیه بگیرند و یا وی را ببخشند و حتی اگر قاتل مایل به قصاص شدن باشد، ولی دم همچنان می تواند به جای قصاص کردن، از وی دیه را دریافت نماید (اسکافی، ۱۴۱۶، ص. ۳۵۴). مخیر دانستن اولیای دم بین دریافت قصاص و مصالحه (علی رغم عدم رضایت قاتل) به معنای وجوب پذیرش مصالحه از سوی قاتل خواهد بود و برخی از فقیهان نیز بر این اساس چنین نظری را به وی نسبت داده اند (ترجینی عاملی، ۱۴۲۷، ج ۹، ص. ۵۳۰)؛ اما احتمال اندکی نیز وجود دارد که مقصود وی این بوده که به صرف پیشنهاد مصالحه، حق قصاص اولیای دم ساقط نمی شود؛ کما اینکه برخی نسبت دادن این سخن به ابن جنید را به مسئله تخیری بودن حق قصاص بازگردانده اند (شوشتری، ۱۴۰۶، ج ۱۱، ص. ۳۰۱)؛ برخی نیز اصل انتساب چنین سخنی به ابن جنید را اشتباه می دانند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص. ۲۸۰).

علامه حلی ضمن پرداختن به مسئله مورد بحث، وجوب پذیرش مصالحه را «اقرّب» برمی شمرد؛ اما دلیل خاصی پیرامون آن بیان نمی کند (۱۴۱۳، ج ۳، ص. ۶۴۸). فخرالمحققین این قول را با استناد به اصل ممنوعیت به هلاکت افکندن خویشان و نیز احترام خون مسلمان، تقویت می کند (۱۳۸۷، ج ۴، ص. ۶۵۴). شهید اول نظر یادشده را دارای وجه برشمرده و شهید ثانی آن را بی اشکال می داند (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۱۰، ص. ۹۰). شماری از فقیهان این باور را نیکو؛ اما خلاف مشهور دانسته اند (صیمری ۱۴۰۸، ج ۳، ص. ۱۴۴). از عبارات برخی دیگر نیز گرایش به همین سمت فهمیده می شود (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص. ۴۱۰؛ فقعی، ۱۴۱۸، ص. ۳۱۷).

در مقابل، شماری از فقیهان نیز به عدم وجوب پذیرش چنین پیشنهادی گراییده اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص. ۲۸۲؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص. ۲۸۲)؛ امام خمینی نیز بر همین عقیده اند و قول مخالف را ضعیف برشمرده اند (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص. ۵۷۰). برخی شارحان، کوشیده اند مبانی و ادله این نظر را بیان و تقویت نمایند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص. ۲۸۸) در ادامه به بررسی مبانی مسئله و ادله دو گروه پرداخته می شود.

۵. ادله و مبانی نظر مخالفان وجوب پرداخت قاتل

۵-۱. تعلق حق غیر

دلیل عمده فقیهانی که مخالف وجوب بذل دیه قاتل هستند، متعلق دانستن اختیار جان قاتل به اولیای دم است؛ بدین بیان که آیه قصاص، حق اولیای دم را در مورد جان‌ستانی از قاتل به رسمیت شناخته است. حال همان‌گونه که آیات مربوط به حرمت قتل بی‌گناه، در بردارنده حکم چنین حالتی نیست، بر قاتل نیز حفظ جان خود - به عنوان جان یک انسان - واجب نخواهد بود؛ چرا که کشته شدن وی در چنین فرضی، «ناحق» به شمار نمی‌آید. بر این اساس، اولیای دم حق دارند که جان قاتل را بگیرند و وی نمی‌تواند مانع از چنین اعمال حقی شود. حال اگر اولیای دم حاضر شوند در قالب عقدی - مانند صلح - در برابر گرفتن مال، از این حق خود صرف نظر کرده و قاتل را مورد بخشش قرار دهند، چنین عقدی می‌بایست با رضایت دو طرف انجام پذیرد؛ لذا نمی‌توان قاتل را علی‌رغم نارضایتی، وادار به پذیرش بذل دیه کرد. از این رو بذل دیه برای حفظ جان واجب نیست (فاضل لنگرانی، ۱۴۲۱، ص. ۲۸۸؛ تبریزی، ۱۴۲۶، ص. ۲۴۰).

در تأیید این نظر، می‌توان به مسئله مشابهی نیز استناد کرد؛ چنانکه اولیای دم به فردی جز قاتل بگویند که اگر دیه را پرداخت کند از قصاص صرف نظر می‌کنند، بی‌شک بر چنین فردی پرداخت دیه واجب نخواهد شد؛ چرا که قصاص قاتل، حق اولیای دم است و نمی‌توان کشته شدن قاتل را «قتل بی‌گناه» دانست تا پیشگیری از آن واجب باشد. به همین قیاس، بر خود فرد نیز واجب نیست که از کشته شدن به حق خود، پیشگیری نماید. به بیان دیگر، اگر قرار باشد آیات دال بر وجوب نجات جان - که با اطلاق خود، نجات جان خود را نیز در بر می‌گیرند - وجوب بذل دیه را در فرض مورد بحث ثابت کنند، ناچار باید چنین چیزی بر دیگران نیز واجب شود؛ اما چون این تالی پذیرفتنی نیست، از نفی آن می‌توان نفی مقدم را نیز نتیجه گرفت.

از سوی دیگر، تردیدی نیز وجود دارد که حفظ جان خویشتن در چنین مواردی، داخل در موضوع آیات و روایات مرتبط با حرمت خودکشی یا خود را به هلاکت افکندن باشد؛ چرا که قدر متیقن از چنین آیات و روایاتی، اقدام به خودکشی در حالتی است که جان فرد متعلق حق دیگری قرار ننگرفته باشد. در چنین فرضی، اصل بر عدم داخل بودن فرد

مشکوک در موضوع بوده و اگر تردید ادامه پیدا کند، چنین شکی از باب «شبهة حکمیة وجوبیه» خواهد بود که تمام اصولیون در آن براءت جاری کرده‌اند. پس اصل عدم وجوب در مورد بذل دیه جاری شده و بر اساس آن، قاتل در چنین مواردی تکلیفی الزامی نخواهد داشت. برخی فقیهان، بر استناد به «اصل» در چنین موردی تصریح داشته‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص ۲۸۲).

علی‌رغم قابل توجه بودن استدلال‌های فوق، به نظر می‌رسد در قسمتی از ادعا، نکته مهمی مورد غفلت قرار گرفته است: بی تردید، حق اولیای دم «قصاص» بوده و نمی‌توان بدون رضایت جانی، آن را در قالب مصالحه تبدیل به دیه کرد. سخن در آن است که آیا پذیرش و تراضی بر چنین عقدی، بر قاتل واجب است یا خیر؟ به بیان دیگر، تردیدی در شرطیت رضایت قاتل برای تبدیل قصاص به دیه وجود ندارد (حکم وضعی)؛ مسئله آن است که آیا تن دادن به چنین پیشنهادی بر قاتل واجب است یا نه (حکم تکلیفی)؛ مثلاً هرگاه کسی بیمار باشد و عدم مداوا موجب ضرر جسمی به او شود، خواه خرید دارو را بر او واجب بدانیم و خواه ندانیم، رضایت و قبول وی در عقد خرید دارو شرط است و نمی‌توان از این حکم وضعی، حکم به اثبات یا عدم اثبات حکم تکلیفی داد.

به سخن دیگر، اگرچه جان قاتل در واقع متعلق حق دیگری قرار گرفته و او نمی‌تواند اولیای دم را از اعمال حق خود بازدارد؛ اما هرگاه اولیای دم خود حاضر باشند در ازای دریافت مبلغی از این حق خود صرف نظر نمایند، مسئله دارای دو وجه می‌شود: بی گمان نمی‌توان بدون اذن قاتل، قصاص را به دیه تبدیل کرد؛ اما آیا اقدام به مصالحه در چنین فرضی می‌تواند وصف وجوب را بپذیرد یا نه (بی شک چنین کاری در هر حال متصف به یکی از احکام پنج‌گانه تکلیفی خواهد بود). شاید از همین روست که برخی پژوهشگران معاصر نیز اصل استناد به دلیل یادشده را مصادره به مطلوب دانسته‌اند؛ چراکه پس از رضایت ولی دم به مصالحه، مهدورالدم بودن قاتل دست کم مشکوک خواهد بود (محقق داماد، ۱۳۸۷، ص ۳۳).

۲-۵. روایات

برخی از فقیهان در تحکیم دیدگاه عدم وجوب بذل دیه، به صحیحۀ عبدالله بن سنان استناد

کرده‌اند: متن این روایت به صورت زیر است:

«عبد الله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: من قتل مؤمناً متعمداً قيد منه إلا أن يرضى أولياء المقتول أن يقبلوا الدية، فإن رضوا بالدية و أحب ذلك القاتل فالدية» (شيخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص. ۲۶۱).

«عبدالله ابن سنان روایت کرده است که از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هرآن کس مؤمنی را به عمد بکشد، قصاص می‌شود؛ مگر آنکه اولیای دم به گرفتن دیه رضایت دهند؛ پس اگر به دیه رضایت دادند و قاتل به آن (اخذ دیه) رضایت داشت، حکم دیه خواهد بود (نه قصاص).»

استدلال به روایت به این گونه است که امام علیه‌السلام جایگزینی دیه به جای قصاص را منوط به پذیرش قاتل کرده است؛ پس نمی‌توان به صرف درخواست اولیای دم، چیزی را بر عهده قاتل واجب دانست.

به نظر می‌رسد چنین استدلالی - بدون افزودن مقدمات دیگر - برای اثبات مدعا کافی نیست؛ بی‌گمان می‌توان از این روایت به دست آورد که صرف درخواست اولیای دم، موجب تبدیل قصاص به دیه نمی‌شود و حتی باورمندان به وجوب بذل دیه نیز این نکته را قبول دارند؛ سخن در آن است که آیا پذیرش چنین درخواستی بر قاتل واجب است یا خیر؟ برداشت چنین وجوبی از روایت می‌تواند به چند وجه مطرح شود:

وجه نخست آنکه گفته شود اگر بذل دیه واجب باشد، وادار کردن قاتل به آن یا برداشتن بی‌اذن از اموال او رواست؛ پس دیگر وجهی برای ذکر قید «و أحب ذلك القاتل» وجود نداشت. برخی فقیهان کوشیده‌اند چنین برداشتی از روایت را مورد تردید قرار دهند؛ بدین بیان که اولاً آنچه در تبدیل قصاص به دیه نقش دارد، «قبول» قاتل است و نه علاقه او؛ ثانیاً آنچه عرفاً در موارد قتل عمد رخ می‌دهد آن است که قاتل پیشنهاد پرداخت دیه را می‌دهد و اولیای دم می‌پذیرند نه بالعکس. با توجه به این دو نکته می‌توان گفت که قید «و أحب ذلك القاتل» در واقع قیدی توضیحی یا تعلیلی است نه احترازی؛ چراکه غالباً چنین درخواستی با پذیرش قاتل روبرو می‌شود (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۱، ص. ۹۶). در عین حال به نظر می‌رسد که روایت یادشده ظهور در احترازی بودن این قید دارد؛ کما اینکه در تحقق مصالحه، رضایت دو طرف شرط است. بله؛ اگر کسی تلازم میان «وجوب یک مسئله» و «جواز وادار کردن

فرد به انجام واجب» را نپذیرد، روایت یادشده تنها دلالت بر شرطیت رضایت قاتل در تبدیل قصاص به دیه خواهد داشت (حکم وضعی) و دیگر نمی‌توان از این روایت عدم وجوب بذل دیه را نتیجه گرفت.

حتی شاید بتوان گفت انتخاب واژه «احب» به جای «رضی» اشاره به این نکته دارد که درخواست دیه از سوی اولیای دم - در صورتی که قاتل به چنین درخواستی علاقه داشته باشد - نیاز به قبول لفظی قاتل ندارد. اثر چنین سخنی در موردی نمایان می‌شود که اولیای دم از قرائن پی به علاقه قاتل به پرداخت دیه برده باشند و آنگاه به اخذ دیه رضایت دهند؛ در چنین حالتی - حتی اگر قبول لفظی نیز رخ نداده باشد - دیگر اولیای دم حق بازگشت از رضایت خود را ندارند و حتی در صورت امتناع قاتل می‌توانند او را از باب پرداخت بدهی - و نه وجوب حفظ جان - وادار به پرداخت دیه کنند.

وجه دوم استدلال به روایت یادشده برای نفی وجوب بذل دیه آن است که گفته شود اگر بذل دیه واجب و نپرداختن آن حرام بود، بر امام لازم بود که این نکته را در همین روایت بیان کند؛ چرا که روایت در مقام بیان حکم قتل عمد و اختیارات اولیای دم و قاتل در این حالت است؛ حال اگر بذل دیه بر قاتل واجب باشد، در واقع او اختیار شرعی ترک آن را نخواهد داشت و قاعدتاً روایت یادشده به این مسئله اشاره می‌کرد. این وجه استدلالی از روایت مورد اشاره فقیهان قرار نگرفته است؛ اما به نظر می‌رسد دست کم می‌تواند مؤیدی بر عدم وجوب بذل دیه تلقی شود.

۳-۵. توالی فاسد واجب دانستن بذل دیه

شماری از فقیهان توالی فاسد وجوب بذل دیه در مسئله مورد بحث را به عنوان دلیلی بر واجب نبودن آن مورد تأکید قرار داده‌اند؛ در واقع در این گونه استدلال، از نفی تالی، نفی مقدم نتیجه گرفته می‌شود که در منطق صوری (فارغ از ماده استدلال) قالب چنین استدلالی موجه و قابل دفاع است. از جمله توالی فاسد ذکر شده در این مورد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) اگر حفظ جان در موارد تعلق حق دیگران به آن واجب باشد، باید پذیرفت اقرار به جرائمی که مجازات آن‌ها مرگ در نظر گرفته شده، حرام است (جزا، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۰).

۳۸۱؛ شوشتری، ۱۴۰۶، ج ۱۱، ص. ۳۰۱). درحالی که می‌دانیم چنین اقراریری حرام نیستند و حتی امکان دارد به‌عنوان تطهیری برای مجرمان نگریسته شوند.

در نقد این استدلال باید گفت که هرگاه کسی مرتکب جرمی شده باشد که مستلزم مجازات سالب حیات باشد، جان او متعلق حق دیگری قرارگرفته و از این نظر حفظ آن واجب نیست؛ همچنان که هیچ فقیهی اقرار به قتل عمد را از آن جهت که موجب قصاص می‌شود حرام نمی‌داند. سخن در آن است که اگر ذی‌حق حاضر باشد در ازای گرفتن عوضی از اعمال حق خود صرف نظر کند، آیا چنین کاری واجب است یا خیر؛ درواقع بهتر بود در مقام مثال چنین گفته شود: اگر کسی اقرار به جرمی کرد که مجازات آن سالب حیات باشد، با فرض آنکه بداند توبه می‌تواند این مجازات را ساقط کند، آیا توبه کردن - از آن جهت که موجب حفظ جان می‌شود - واجب است یا خیر؟ از همین سخن، ضعف سخنی که «جواز فرار کردن قاتل» را از توالی واجب دانستن بذل دیه بدانند، مشخص می‌شود؛ چراکه فرار کردن قاتل، راه را بر اعمال حق اولیای دم خواهد بست؛ درحالی که بذل دیه، خواست اولیای دم بوده و هیچ حقی از آن‌ها تضییع نمی‌کند (ر.ک. به: محقق داماد، ۱۳۸۷، ص. ۳۴).

ب) اگر بذل دیه در موارد قتل عمد واجب باشد، باید پذیرفت که حاکم می‌تواند در صورت امتناع قاتل از پرداخت، وی را وادار به این کار کرده (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص. ۲۸۸) یا حتی بدون اذن قاتل، به مقدار دیه از اموال او برداشته و به ولی دم بدهد؛ احکامی که هیچ فقیهی به آن نگراییده و طبق آن فتوا نمی‌دهد؛ همچنان که اگر پرداخت نفقه بر فردی واجب باشد، می‌توان او را به این پرداخت وادار کرد یا بی‌اذن از اموال او برای این منظور برداشت (محقق داماد، ۱۳۸۷، ص. ۳۳).

در نقد این استدلال می‌توان گفت تلازم قطعی میان «وجوب یک مسئله» و «جواز اجبار کردن فرد به انجام آن» وجود ندارد؛ همچنان که مثلاً اگر فردی بداند در اثر نداشتن همسر به گناه می‌افتد، ازدواج کردن بر او واجب است؛ اما نمی‌توان او را به‌زور وادار به ازدواج کرد یا علی‌رغم نارضایتی‌اش، شخصی را به‌زور به تزویج او درآورد؛ درواقع تفاوتی ظریف میان اموری مانند وجوب پرداخت نفقه و وجوب بذل دیه وجود دارد؛ در مسئله قصاص تا پیش از پذیرش دیه قاتل هیچ‌گونه بدهی میان وی و اولیای دم وجود ندارد؛ تبدیل

قصاص به دیه نیز منوط به تحقق عقدی است که نیاز به تراضی دارد و طبیعی است که نمی‌توان دیگران را تا زمانی که حقی به وجود نیامده وادار به تراضی کرد. در حالی که در اموری مانند وجوب پرداخت نفقه، بدهی بر عهده فرد ثابت شده است. به عنوان مثال، هرگاه فردی در خانه‌ای سکونت داشته باشد که شرایط آن خانه برایش ضرر جسمی قابل توجه داشته باشد و امکان انتقال از آن خانه نیز برایش فراهم باشد، ظاهراً تردیدی در وجوب مهاجرت وجود ندارد؛ اما این سخن به آن معنا نیست که بتوان او را وادار به فروش خانه و خرید خانه‌ای دیگر کرد؛ یا آنکه بی‌اجازه خانه او را فروخت و خانه‌ای دیگر برایش خرید! همچنان که در موارد نذر، عهد، قسم و... انجام متعلق این امور واجب است؛ اما نمی‌توان اموال فردی را که مقدار معینی را نذر در امر خاصی کرده، بدون اذن وی مورد تصرف قرارداد؛ دست کم تا زمانی که اموال یک فرد متعلق حق دیگری قرار نگرفته، اصل تسلیط مانع از دخالت بی‌اجازه در امور مالی وی خواهد بود؛ هرچند در همین حالات ممکن است انجام برخی معاملات بر شخص واجب باشد.

۶. ادله موافقان وجوب بذل دیه

۱-۶. قیاس با مسئله تعدد قاتلین

فقیهان امامیه برآنند که اگر چند نفر مشترکاً فردی را به قتل برسانند، اولیای دم می‌توانند همه آن‌ها را با پرداخت مازاد دیه قصاص کند؛ یا آنکه برخی را قصاص کند و دیه را از برخی دیگر بستاند. در این حالت، قاتلینی که قصاص نشده‌اند حق ندارند از پرداخت دیه خودداری کنند. برخی از فقیهان کوشیده‌اند از همین حکم، راهی برای حکم به وجوب بذل دیه بیابند؛ چرا که از دید آنان، تفاوتی ماهوی میان دو مسئله وجود ندارد (حسینی عاملی بی‌تاج ۱۱، ص. ۹۵). استدلال فوق قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ چون نهایتاً ثابت می‌کند در فرض تعدد قاتلان، اولیای دم میان قصاص یا وادار کردن قاتلین به پرداخت سهم خود از دیه مخیرند؛ و بعید نیست که این تخیر، ریشه در آن داشته باشد که اگر ولی دم تنها حق قصاص داشته باشد، ناچار به دادن مازاد دیه به تمام قاتلان خواهد بود؛ اما در مسئله وحدت قاتل، اجماع بر آن است که اولیای دم تنها حق قصاص دارند. در هر حال، نمی‌توان از مخیر بودن اولیای دم در فرض تعدد قاتلان، مخیر بودن وی در فرض وحدت قاتل را نیز نتیجه گرفت؛

افزون بر این، در فرض تعدد قاتلان، اجبار به پرداخت دیه از سوی قاتلینی که قصاص نشده‌اند ارتباطی با مسئله وجوب حفظ جان ندارد؛ چون اگر اولیای دم تقاضای دریافت دیه داشته باشند و آن‌ها دیه را پرداخت نکنند، باز هم لزوماً قصاص نمی‌شوند؛ بلکه مبنای وادار کردن افراد یادشده به پرداخت دیه، وجوب ادای دینی است که به محض درخواست اولیای دم، به وجود می‌آید.

۲-۶. قیاس با مسئله دفاع

استدلال دیگری که برای اثبات وجوب بذل دیه مورد استناد قرار گرفته، قیاس این مسئله با فرض دفاع از جان است؛ توضیح آنکه هرگاه کسی در مقام دفاع بتواند با پرداخت مال، جان خود را نجات دهد، انجام چنین کاری بر وی واجب خواهد بود؛ در مسئله بذل دیه نیز قاتل می‌تواند با پرداخت مال به اولیای دم، از قصاص ببرد؛ بنابراین انجام این کار بر وی واجب خواهد بود (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۴۱۰).

به نظر می‌رسد که قیاس یادشده نیز خالی از ضعف نیست؛ چرا که در مسئله دفاع از جان، فرض بر آن است که مهاجم حق جان‌ستانی ندارد و طبیعتاً در چنین حالتی، مصلحت حفظ جان از مصلحت حفظ مال قوی‌تر بوده و بر آن مقدم می‌شود؛ اما در مسئله مورد بحث، اولیای دم شرعاً حق گرفتن جان قاتل را دارند و او تنها می‌تواند اولیای دم را از اعمال این حق شرعی منصرف کند؛ بنابراین چنین کاری عنوان دفاع ندارد و قیاس آن دو نیز بدون فارق نیست. بله؛ می‌توان گفت اگر قاتل به هر دلیلی^۱ خود را سزاوار قصاص نداند؛ اما نتواند ادعای خود را ثابت کند، در فرض پذیرش اولیای دم واجب است دیه را بابت حفظ جان خود بپردازد؛ چرا که در چنین حالتی، وی در واقع و ثبوتاً حقی را برای اولیای دم قائل نیست و چنین حالتی می‌تواند با حالت دفاع مشروع، مقایسه شود.

۱. مانند نداشتن قصد یا اختیار، در مقام دفاع بودن، مهدورالدم بودن مقتول، کافر یا دیوانه بودن مقتول، نداشتن نقشی در قتل و...

۳-۶. استناد به سیره عقلا و حکم عقل

استدلال دیگری که برای وجوب بذل دیه به آن استناد شده، عقلایی بودن چنین کاری است؛ به نحوی که نزد عقلا اگر کسی بتواند با پرداخت دیه جان خود را برهاند و چنین نکند، این کار عملی قبیح و همراه با سفاهت به حساب می‌آید؛ همچنان که عقل در چنین مواقعی حکم به لزوم پرداخت دیه می‌کند؛ از این حکم عقل و نیز با استناد به قبیح بودن پرداختن دیه، می‌توان پی به وجوب شرعی چنین کاری برد (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۹۵؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۴۱۰). در نقد این دلیل، می‌توان چنین گفت که بدون تردید حفظ جان به حکم عقل نیز واجب است و عدم پرداخت دیه، به‌ویژه اگر ریشه در بخل یا عناد با اولیای دم داشته باشد، عقلاً و اخلاقاً قبیح به شمار می‌رود؛ اما چنین نیست که هر آنچه عقلاً قبیح به شمار آید، شرعاً نیز حرام باشد؛ تا جایی که برخی فقیهان برآنند که اکثر چیزهایی که قبح عقلی دارند، حرام نیستند؛ بلکه تنها موجب استحقاق سرزنش خواهند بود (امام خمینی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۸۲). حتی بر طبق برخی مبانی که بنای عقلا را غیر قابل ردع نیز دانسته‌اند (ر.ک. به: رسولی، عیوضی و رنجبر، ۱۴۰۰، ص ۳۶)، نمی‌توان حکم به وجوب مصالحه نمود؛ چرا که عدم ردع لزوماً به معنای پذیرش وجوب نیست، بلکه می‌تواند دال بر جواز یا استحباب باشد.

به‌عنوان نمونه، هرگاه کسی مرتکب قتل شود و فرزندان او توان پرداخت وجه‌المصالحه را داشته باشند و چنین نکنند، شاید نزد عقلا قابل سرزنش نیز باشند؛ اما هیچ کس حکم به وجوب پرداخت وجه‌المصالحه در چنین حالتی نکرده است. همچنین اگر وجوب حفظ جان به‌عنوان حکمی عقلی نگریسته شود، باید به قدر متیقن در آن اکتفا کرد؛ چنانکه شأن ادله لُبّی همین است.

۴-۶. استناد به اصل حرمت خود را به هلاکت افکندن

عمده فقیهان معتقد به وجوب بذل دیه، دلیل یادشده را به‌عنوان مهم‌ترین دلیل خود ذکر کرده‌اند؛ حرمت به هلاکت افکندن خویش، اصلی قرآنی و متفق علیه به شمار می‌رود. حال اگر بتوان گفت عدم بذل دیه یکی از مصادیق «خویش را به هلاکت افکندن» است، حرمت چنین کاری ثابت می‌شود و تبعاً وجوب بذل دیه نیز ثابت خواهد شد (فخرالمحققین

حلی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۵۴؛ فقعی، ۱۴۱۸، ص ۳۱۷؛ صیمری، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۴۴؛ ترجینی عاملی، ۱۴۲۷، ج ۹، ص ۵۳۰. پیش‌تر گفته شد که فقیهان مخالف با وجوب بذل دیه، استدلال یادشده را از حیث صغروی مورد مناقشه قرار داده‌اند؛ بدین بیان که چنین حرمتی در مواردی که جان فرد متعلق حق دیگری قرار گرفته، ثابت شده نیست. به نظر می‌رسد که عرف میان کسی که اقدام به خودکشی می‌کند با کسی که مصالحه بر دیه نمی‌کند تفاوت قائل است؛ در عین حال می‌توان عرفاً در مورد کسی که توان پرداخت وجه‌المصالحه را داشته و به آن تن نداده، عنوان «خود را به هلاکت افکندن» را صادق دانست؛ هر چند معیار دقیقی برای این ادعا وجود ندارد و در موارد شک نیز، اصل بر عدم ورود مصادیق مشکوک در عنوان یک قاعده است.

۵-۶. استناد به احادیث

امکان دارد که در تأیید دیدگاه جواز الزام محکوم به قصاص، به مؤدای برخی روایات استناد شود؛ توضیح آنکه به موجب برخی احادیث نقل شده از منابع اهل سنت، اولیای دم این حق را دارند که قاتل را قصاص کرده یا از او دیه دریافت کنند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص ۲۷۹)؛ همچنین برخی از روایات، پرداخت دیه را حتی در فرض گذشت اولیای دم واجب دانسته‌اند (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۹۵). طبیعی است که در هر دو حالت، الزام کردن قاتل به بذل دیه موجه می‌نماید. در عین حال، روایات دسته نخست سنداً مورد اشکال بوده و مورد قبول فقیهان نیز واقع نشده‌اند (حسینی عاملی، بی تا، ج ۱، ص ۹۴). به‌ویژه که این روایات می‌توانند حمل بر حالت غالب شوند؛ یعنی از آنجا که تقریباً همواره قاتل حاضر به پرداخت دیه است، مسئله رضایت او مفروض تلقی شده است. روایات دسته دوم نیز می‌توانند حمل بر حالتی شوند که قاتل قصد توبه و جبران حداکثری حق اولیای دم داشته باشد؛ چرا که پرداخت دیه پس از عفو اولیای دم، وجه دیگری نمی‌تواند داشته باشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص ۲۸۶).

۷. اصل عملی در مسئله

اگر هیچ‌یک از ادله یادشده برای اثبات مسئله کافی نباشد، نوبت به اجرای اصل عملی خواهد رسید؛ از آنجا که بذل دیه قطعاً حرام نیست تردید میان «واجب بودن» و «غیر حرام

بودن) آن است که در چنین مواردی به اتفاق اصولیان - و حتی اخباریون - برائت جاری شده (حیدری، ۱۴۱۲، ص. ۲۲۴) و نمی‌توان تکلیفی را بر عهده محکوم به قصاص ثابت دانست؛ چنانکه برخی فقیهان به این مسئله اشاره داشته‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص. ۲۸۲). در عین حال، از آنجاکه این مسئله مربوط به دماء بوده و امکان دارد که عدم بذل دیه تحت عنوان «اقدام به خودکشی / قتل خویش» نیز قابل تعریف باشد، جاری کردن اصل احتیاط در آن کاملاً قابل دفاع خواهد بود (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص. ۴۱۰).

همچنین روایاتی که در مورد تخییر اولیای دم در این مورد صادر شده، می‌توانند مستمسکی قابل اعتنا برای قائل شدن به جریان اصل احتیاط در مسئله یادشده قرار گیرند. در واقع فراوانی آیات و روایات دال بر حرمت خودکشی و عقاب سهمگین آن، مانع از آن است که به آسانی در موارد تردید به اصل برائت استناد نمود. بر این اساس، اگر فقیهی ادله عدم وجوب بدل دیه را پذیرفت، قاعدتاً حکم به عدم وجوب آن خواهد کرد؛ نیز اگر دلایل وجوب بذل دیه مورد پذیرش قرار گیرند، تکلیف مسئله روشن است؛ اما به نظر می‌رسد در صورت تردید میان پذیرش ادله، به جاست که به جای اصل برائت از وجوب، اصل احتیاط در دماء جاری شود. از این طریق می‌توان راهی میانه پیدا کرد که نه با عدم وجود دلایل محکم برای وجوب بذل دیه تعارضی دارد؛ و نه محتمل الصحه بودن دلایل نظریه رقیب را نادیده گرفته است. شاید از همین روست که فقیهان معاصر، گرایش به پذیرش نظریه وجوب بذل دیه دارند.^۱

۱. نگارنده از برخی مراجع معاصر در این مورد استفتاء کرده است؛ متن و پاسخ به این صورت بوده است:

باسمه تعالی

با سلام و تحیات

اگر پاسخ پرسش زیر را بفرمایید، موجب امتنان خواهد بود.

فردی به جرم قتل عمد به قصاص محکوم شده است؛ ولی دم حاضرند در ازای گرفتن وجه مصالحه، از قصاص صرف نظر کنند. جانی توان پرداخت را دارد اما ترجیح می‌دهد قصاص شود؛ آیا پرداخت وجه مصالحه از باب حفظ جان واجب است؟

با سپاس فراوان.

آیت‌الله شبیری زنجانی: بله؛ ظاهراً واجب است.

آیت‌الله سیستانی: اگر پول آن را دارد از باب حفظ نفس واجب است بپردازد و در عین حال اگر قبول نکرد قصاص برای ولی دم جایز است.

نتیجه

ادله موافقان و مخالفان وجوب پذیرش مصالحه اولیای دم با قاتل، هیچ‌یک بی‌چون و چرا نیست؛ قوت هر دو طرف، در نقد ادله رقیب است و کاستی هر دو طرف، به ادله ثابت‌کننده نظر خویش باز می‌گردد؛ باین همه در جمع‌بندی می‌توان گفت ادله معتقدین به عدم وجوب پذیرش مصالحه، از قوت بیشتری برخوردار است و اصل برائت نیز در نگاه نخست مؤید نظر آنان است؛ بدین گونه است که فتوای عدم وجوب، قابل دفاع و مطابق با تحقیق است؛ با وجود این، از آنجا که اهمیت محتمل - یعنی درافتادن در گناه کبیره خودکشی - فراوان بوده، نباید از کنار احتمالات ضعیف نیز به‌راحتی گذشت؛ به‌ویژه آنکه به‌طور کلی، حتی در موارد جریان برائت - عمل به احتیاط نیکوست و در مسائل مربوط به دماء، این احتیاط مؤکد و مشدد می‌شود. همچنان که در نگاه عقلا، عدم پذیرش چنین مصالحه‌ای - در فرض توان پرداخت آن - امری نکوهیدنی و هم‌راستا با اقدامات منجر به مرگ نگرسته می‌شود. بازتاب این اندیشه، در فتاوی فقیهان معاصر به نیکی دیده می‌شود. دست کم در مواردی که قاتل خود را مستحق قصاص نمی‌داند، در واجب بودن پذیرش مصالحه مقدر نمی‌توان تردید کرد. در عین حال، واجب بودن مصالحه لزوماً به معنای جواز الزام قاتل به پرداخت دیه نیست و اگر وی بخواهد همچنان می‌تواند قصاص شدن را برگزیند.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان: تمام نویسندگان در آماده‌سازی مقاله مشارکت داشته‌اند.

تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسندگان در این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.

تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسندگان حق کپی‌رایت رعایت شده است.

آیت‌الله فاضل لنکرانی: گر توان مالی ندارد پرداخت مال برای نجات جان واجب نیست چون قدرت بر آن ندارد و اگر اعدام شود، خودکشی حساب نمی‌شود. بلی در جایی که توان مالی دارد و اولیاء دم راضی شود واجب است با دادن مال جان خود را حفظ کند.

منابع

- آقایی، مجید (۱۴۰۰). واکاوی انسان‌شناسی جنایی از منظر بزه دیده شناسی اولیه درکیفر قصاص با تکیه بر اندیشه‌های امام خمینی (س). پژوهشنامه متین، ۲۳(۹۱)، ۱-۲۷.
doi: 10.22034/MATIN.2021.165349.1341
dor: 20.1001.1.24236462.1400.23.91.1.5
- اسکافی، محمد بن جنید (۱۴۱۶ ق). مجموعه فتاوی ابن جنید، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- امام خمینی، سید روح‌الله (الف ۱۴۲۰ ق). الرسائل العشرة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح‌الله (ب ۱۴۲۰ ق). معتمد الأصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۴۱۵ ق). المكاسب المحرمة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۵). ترجمه تحریر الوسیله. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- تبریزی، جواد (۱۴۲۶ ق). تنقیح مبانی الأحكام - كتاب القصاص. قم: دار الصديقة الشهيدة سلام‌الله علیها، چاپ دوم.
- ترحینی عاملی، محمد حسن (۱۴۲۷ ق). الزبدة الفقهية فی شرح الروضة البهية. قم: دار الفقه للطباعة و النشر، چاپ چهارم.
- جزائری، سید نعمه‌الله (۱۴۰۸ ق). كشف الأسرار فی شرح الاستبصار. قم: مؤسسه دار الكتاب.
- حسینی عاملی، سید جواد (بی‌تا). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (طبع القديمة). لبنان: دار إحياء التراث العربی.
- حمیدی، محمدرضا و حاجیان فروشانی، زهره (۱۴۰۱). بازنگری در ادله فقهی وجوب تقدّم جان خود بر جان دیگری و کارکرد تربیتی آن. فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۱۴(۲۶)، ۹۳-۱۲۰.

- حیدری، علی نقی (۱۴۱۲ ق). اصول الاستنباط. قم: اداره حوزه علمیه.
- رسولی، ساجده؛ عیوضی، حمید و رنجبر، رضا (۱۴۰۰). بنای عقلا و جایگاه آن در آثار فقهی سید حسن بجنوردی و امام خمینی (ره). پژوهشنامه متین، ۲۳(۹۳)، ۲۹-۴۸.
doi:10.22034/MATIN.2022.193779.1460
dor: 20.1001.1.24236462.1400.23.93.2.0
- سبزواری، سید عبد الاعلی (۱۴۱۳ ق). مهذب الأحكام. قم: مؤسسه المنار، چاپ چهارم.
- شوشتری، محمدمتقی (۱۴۰۶ ق). النجعة فی شرح اللمعة. تهران: کتابفروشی صدوق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ ق). الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - کلاتر). قم: کتابفروشی داوری.
- شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳ ق). من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. تهران: دار الکتب الإسلامية، ۴ جلدی.
- صیمری، مفلح بن حسن (۱۴۰۸ ق). تلخیص الخلاف و خلاصة الاختلاف - منتخب الخلاف. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ ق). قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۳ جلدی.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۱ ق). تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة - القصاص. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
- فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله السیوری الحلّی (۱۴۰۴ ق). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله السیوری الحلّی (۱۴۲۵ ق). کنز العرفان فی فقه القرآن. قم: انتشارات مرتضوی.
- فخرالمحققین حلی، محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷ ق). إضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- فقعی، علی (۱۴۱۸ ق). الدر المنضود فی معرفة صیغ النیات و الإیقات و العقود. قم:

مکتبه امام العصر (عج) العلمیه.

- کلینی، محمد (۱۴۲۹ ق). الکافی. قم: دار الحدیث للطباعة و النشر.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۷). «خودکشی از منظر حکمت عملی، فلسفه اخلاق و فقه اسلامی». فصلنامه اخلاق پزشکی، ۲(۴)، ۱۳-۴۴. <https://doi.org/10.22037/mej.v2i4.12157>
- محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ دوم.
- مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین (۱۴۱۵ ق). القصاص علی ضوء القرآن و السنة. قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی قدس سره.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
- نوری، حمیدرضا (۱۳۹۴). بررسی آیات قصاص و وجوه حیات‌بخشی آن در قرآن کریم. نشریه مطالعات تفسیری، ۶(۲۱)، ۷-۲۸.
- Aghaei, M. (2021). An Analysis of Anthropological Criminology from the Viewpoint of Initial Victimology in Qisas (Retaliation) Punishment with an Emphasis on Imam Khomeini's Views. *Matin Research Journal*, 23(91).
doi: 10.22034/MATIN.2021.165349.1341
dor: 20.1001.1.24236462.1400.23.91.1.5
- Allameh Helli, H. (1992). *Qawaeid al-ahkam fi maerifat al-halal w al-haram*. Islamic Publications Office, Qom: first edition, 3 volumes. [In Arabic]
- Ardebili, A. (1982). *Majmae ol-fayidah w al burhan fi sharh irshad al adhhan*. Qom: Islamic Publications Office, first edition, 14 volumes. [In Arabic]
- Faghaani, A. (1997). *Al-Dor al-Mandud*. Qom: Imam al-Asr Library. [In Arabic]

- Fakhr al-mohaghegheen Helli, M. (1967). *Izah al- fawaaid fee sharah moshkelat al-qawaid*. Qom: Ismailion Institute. [In Arabic]
- Fazel Lankarani, M. (1997). *Description of the Shari ah in the description of Tahrir al- Wasila (Kitab al-ghisas)*. Qom: Jurisprudence center of Imams Athar. [In Arabic]
- Fazel Miqdad, J. (1984). *Al- tangheeh al-rayeh li mokhtasar al-Sharaye*. Qom: Library Marashi Publications. [In Arabic]
- Fazel Miqdad, J. (2005). *Kanz al-irfan fi fiqh al-Quran*. Qom: Mortazavi Publications. [In Arabic]
- Hamidi, M.R. & hajian forooshani, Z. (2022). *Reviewing the jurisprudential Arguments of the Obligation to Prioritizing One's Life over the Other's and Its Educational Function*. *Journal of Studies in Islamic Law & Jurisprudence*, 14(26). doi: 10.22075/feqh.2021.21930.2665.
- Heydari, A.N. (1991). *osul al- estenbat*. Qom: Qom Seminary Office. [In Persian]
- Hosseini Ameli, S. J. (n.d.). *Miftah al-Karamah fi Sharh qawaeid al-Allamah (t- al-hadith)*. Qom: Islamic Publications Office, first edition, 23 volumes. [In Arabic]
- Iskafi, M. (1995). *majmuaah fatawa Ibn al-Junayd*. Qom: Islamic Publication. [In Arabic]
- Jazairi, N. (1987). *Kashf al-asrar fi sharh al-Istibsar*. Qom: dar al-kitab. [In Arabic]
- Khomeini, S. R. (1999). *Motamad al-osul*. Tehran: Arranging and publishing the works of Imam Khomeini, Institute of Ascension. [In Arabic]
- Khomeini, S. R. (1999). *alrasayil al-ashrah*. Qom: Ismailian Publications, vol. 2. [In Arabic]

- Khomeini, S. R. (2006). Translation of *Tahrir Al- Wasilah*. Qom: Institute For Organizing And Publishing The Works Of Imam Khomeini, 2Vol. [In Persian]
- Khomeini, S. R. (1995). *Al- Makasib Al- Muharram*. Qum: Institute For Organizing And Publishing The Works Of Imam Khomeini, 2Vol. [In Arabic]
- Koliny, M. (2008). *Al- Kafi*. Qom: dar al-hadith. [In Arabic]
- Marashi Najafi, S.Sh. (1994). *Al- qesas ala zow al- Quran W al- Sona*. Qom: Publishing Ketabkhaneh Marashi. [In Arabic]
- Mohaghegh damad, S.M. (2016). *Suicide from the perspective of practical wisdom. philosophy of ethics and Islamic jurisprudence. Journal of Medical Ethics*, 2(4), 13-44. <https://doi.org/10.22037/mej.v2i4.12157>
- Mohaqeq Karaki, A. (1993). *Jami al- Maqasid fi Sharh Al Qavaed*. Qom: Al-Ahl-Bayt Institute. [In Arabic]
- Najafi, M. H. (1984). *Javahir Al- Kalam Fi Sharh Al- Sharay O Al- Islam*. Beirut: Dar Al-Ihyaa Al-Tarath Al-Arabi, Seventh Edition. [In Arabic].
- Noori, H. R. (2015). *A Study on the Verses of Retaliations and the Ways of Its Being Life- giving in the Holy Quran. Journal of The Holy Quran And Islamic Texts*, 6(21), 7-28.
- Rasouli, S, Eivazy, H. & Ranjbar, R. (2022). Arguments of Rationalists and Their Status in Jurisprudential Works of Seyyed Hassan Bojnourdi and Imam Khomeini. *Matin Research Journal*, 23(93), 29-48.
doi: 10.22034/MATIN.2022.193779.1460
dor: 20.1001.1.24236462.1400.23.93.2.0
- Sabzevari, S. A.A. (1993). *Al- Mohaddab Al- Ahkam*. Qom: Al- Manar Institute, Forth Edition, 30Vol. [In Arabic]

- Sadouq, M. (1992). *Man la yahduroh al-faqihi*. Qom: Islamic Publications Office, second edition, 4 volumes. [In Arabic]
- Saimari, M. (1987). *Montakhab al-khilaf*. Qom: Library Marashi Publications. [In Arabic]
- Shaheed Thani, Z. (1989). *Al-Rawda al-Bahiyya fi Sharh al-Loma al-Dameshqiyya*. Qom: Davari, first edition. [In Arabic]
- Shoostary, M. T. (1985). *Al-najah fi sharah al-lumah*. Tehran: sadoogh Library. [In Arabic]
- Tabrizi, J. (2005). *Tanghih Mabani al-ahkam- Ketab alghisas*. Qom: Dar al-Seddigha. [In Arabic].
- Tarhini Ameli, S. M. (2006). *Al-Zobda al-Fiqhiyyah fi Sharh al-Rawdah al-Bahiyya*. Qom: Dar al-Fiqh for printing and publishing, fourth edition. [In Arabic]
- Tusi, M. (1970). *Al-Istibsar fi-ma ikhtalafa min al-Akhbar*. Tehran: dar al kotob Publications. [In Arabic]

COPYRIGHTS



This is an open access article under the CC-BY 4.0 license.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی